هوالله

رساله در بحث ضاد مسمی فیض در حق

نظم لآلی فی تجوید بید کلام الله الملقب بر حاشیه

تحریر تاریخ سوم ربیع الثانی یوم چهارشنبه ۱۳۰۹

قال الله تعالی ورتل القرآن ترتیلا

این رساله شریفه عجاله منیفه در تحقیق وجوب تجوید از تصانیف

عالیجناب قدسی القاب بحر العلوم و الملکات الجمیله العلمیه محیط

الفنون العقلیه النقلیه افضل الفضلاء الاعلام اکمل الفقهاء

الکرام سند المتکلمین سید العلماء و المجتهدین المولی الاوحد

البدری بن الشین جناب السید حسین دامت برکاته و

زادت افاداته که بسعی مشکور و جهد موفور زبدة السادات

الاجلاء صفوة الاحبة الصلحاء السید عباس ادام الله تأییده

فضله و عزه بین الناس بقالب طبع در آمد و انا الوا

بالله ذی المنن السید ابو الحسن صانه الله عن الفتن

وکان ذلک لست بقین من شعبان سنه ۱۲۶۵ من هجرة سید الانبیاء و آله

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العباد والصلوة والسلام علي
افصح من نطق بالضاد واله الامجاد الهادين
الي سبيل الرشاد اما بعد فهذا مختصر من المقال
في جواب بعض اهل الكمال رفعنا النقاب الاعضال
مخفي نماند که تلاوت قرآن مجید که بمفاد قوله تعالی انا انزلناه قرآنا
عربیا وقوله عز وعلا لسان الذی یلحدون الیه
اعجمی وهذا لسان عربی مبین مطابق لغت عرب

نزول یافته بتادیه جوهر حرف حقیقت آن و تصحیح اعراب و بنا علی
حسب لسان العرب لازم است و لحن غلط در آن جایز نیست پس
چنانکه مخالفت حرکات و معرب را مبنی ساختن و بالعکس و قطع اضافت
در مقام اضافت و تحریف و تغییر مرفوع بمجرور از جمله اغلاط مفسده قرات
و تلاوت است همچنین تبدیل قاف بکاف و ضاد بظاء و زا بذال
و صاد بسین و ثا و امثال ذلک از مبطلات آنست بلکه تادیه حروف
که جوهر کلمه از ان مرکب است اهم و اقدم است از ادای اعراب که
از لواحق کلمه است و چنان نیست که صورت ص و س در کتابت علی
رسم رسم الخط مختلف باشد و در صوت که حقیقت حرف است یکسان
باشد بلکه کسی از عرب سین را بطور صاد نخواهد گفت و هرگاه نطق
بصاد خواهد کرد البته مشتمل بر اطباق خواهد بود چنانکه قاف را کاف
نخواهد گفت و چگونه چنین نباشد و حال آنکه اگر بجای قل هو الله
احد کل هو الله احد بگویند کسی نخواهد گفت که اتباع لفظ
ما نزل الله نموده اند پس همچنین بجای صل الله علیهم فان صلو

سکن لهم اگر کسی سل علیهم بسین بدون اطلاق
خواهد گفت اتباع لفظ ما نزل نکرده است لکن چون در قاف و کاف
اهل این دیار نیز تفرقه میکنند کل را بجای قل تصحیح مینمایند و در تصحیح
آن میکوشند و در سین و صاد که در زبان اهل هند و عجم تفاوتی
در صوت نیست در صید و اصلاح و تصحیح بر نمی آیند و این تبدیل
حرفی بحرفی چنانکه مشتمل بر غلط لفظی است بغلط معنوی نیز میکشد
چه معنی قل امر بگفتن و معنی کل امر بخوردن و معنی صل امر بطلب رحمت
است و معنی سل امر ببیرون کردن شمشیر از غلاف و شتان بینهما
پس چگونه بدون ضرورت استعمال احدهما بجای آخر جایز باشد
که قصد معانی در دلالت الفاظ و مبانی معتبر نیست پس از آنچه
مبرهن شد لایح گردید که تلاوت صحیحه همان است که بتادیه حروف باشد
و مؤید اینست قول آنحضرت صلی الله علیه و آله الصلوٰة کما
رایتمونی اصلی یعنی نماز بکنید مثل آنکه می بینید مرا که نماز
میکنم زیرا که آنحضرت هرگاه ما را یاد کردن نماز مثل نماز خود مامو

فرموده و آنحضرت سید و مهتر فصحای عرب است پس اگرچنان نبود

فرمود انا افصح من نطق بالضاد یعنی من فصیح‌ترین آنها

هستم که گویا شده‌اند بضاد و پس لازم است ما را اتباع و انقیاد آنحضرت

تا ادیه حروف و تمیز کلی از دیگر مثل تادیه عرب که ضاد از ظا و همچنین

دیگر حروف چه آنکه هرگوید شد دران تمیز پیدا شده تا مماثلت بنماز آنحضرت

صادق آید پس هرچه از آیات و احادیث که دران امر بتلاوت

قرآن واقع شده است خصوصا آنکه بر ترتیل یعنی تبیین و اظهار

حروف و عدم ادخال بعض آن در بعض دلالت دارد دلیل

ساطع و برهان قاطع است بر اینکه در قرات کتاب مجید و فرقان

حمید که در زبان عربی نازل شده اتباع لفظ عرب باید کرد

و کسی که بر نهج ایشان نخواند نماز و دعای او غلط و از درجه صحت و اعتبار

ساقط است منقول است که حجت باطن و ظاهر حضرت ابوجعفر محمد

فرمودند ما استوی رجلان فی حسب و دین الا کان

افضلهما عند الله ادبهما قیل فما فضله عند الله

قال لقراءته القرآن كما انزل ودعائه من

حيث لا يلحن فان الدعاء الملحون لا يصعد

الي الله يعني مساوي نميباشند وكسي در حسب دين مگر آنكه

خواهد بود افضل ايشان نزد خداي عز وجل اوبهتر آنها از وي

پرسيد پس چه فضل اوست نزد حق تعالي آنحضرت فرمود فضل

اوست براي تلاوت او قرآن را چنانكه نازل شده واز جهت دعا

خواندن او بوجهي كه غلط دران نميكند پس بدرستيكه دعاي غلط بلند

نميشود بسوي خدا علاوه اين توقيفي بودن عبادات مقتضي آنست

كه حسب تعليم وبيان شارع كه مثل نماز آنحضرت باشد بتاديه حروف

وتميز از هم بجا آورده شود ونماز بتجويد صحيح است باتفاق علما براءت

ذمه بآن قطعا حاصل ميشود چنانكه اشتغال ذمه بيان يقيني است

بخلاف صحت نماز بحروف مغيره كه محتاج بدليل است وهر گاه دليلي

براجزاي آن قايم نشده پس حكم بصحت آن نمي تواند شد از انه

همين جا است كه علماي ما رضوان الله عليهم از اصوليين ومحدثين

متفق اند بر ایجاب اخراج حروف از مخارج آن علامه حلی علیه الرحمه

در تذکرة الفقها فرموده واجب است اخراج حروف از مواضع

آنها بنوعی که هر یک از دیگری ممتاز شود و با وجود قدرت پس

اگر اخلال کند بآن و ممکن باشد او را تعلم بعد از تعلم اعاده نماید

نماز را و اگر ممکن نبود او را تعلم پس اعاده ندارد و جاهل مسئله

درین مقام معذور نیست انتهی ترجمة کلامه و فاضل اجل جامع

مفاخر مولانا محمد باقر معاصر ایده الله تعالی گفته مخفی نماند

که اخلال بحرف چنانکه بترک آن می باشد همچنین بتبدیل حرفی

بحرفی واقع میشود مثل تبدیل ضاد بظا و صاد بسین و مثل

آن و دلیل هر دو متحد است و آن لزوم فساد است مثلا

اینکه ممکن است که فساد در اخلال بتبدیل حرف اشد باشد

از ترک آن زیرا که در ترک فقط نقصان میباشد و در تبدیل

نقصان و زیادت هر دو میشود انتهی حاصل کلامه اقول

بلکه در تبدیل در الفاظ معنی تحقق میشود پس فساد معنی

از ترک مستحبی باشد و محدث شیخ حر عاملی رحمه الله در بدایه که
بزعم خود در آن بر احکام مستفاده از اخبار ائمه اطهار ع اقتصار
نموده چنانکه گفته که کسی که جمیع احکام کذائی برین معتقد نگردد
میگوید آنچه حاصلش اینست که واجب است موافقت قراءت
یکی از قراءات مشهوره متواتره نه شواذ و واجب است اخراج
حروف از مخارج آن و محقق ملا شیخ حسین عصفوری گفته
که ترتیل در قراءت قرآن مستحب است زیرا که اجماع بر آن
منعقد گشته و در کتاب و سنت امر بآن وارد شده قال الله تعالی
و رتل القرآن ترتیلا بعد از آن کلام امیر المؤمنین
علیه السلام که در تفسیر این آیه در بدایه ماثور است نقل کرده
که فرموده آنحضرت بینه تبیانا ولا تهذه هذ
الشعر ولا تنثره نثر الرمل یعنی بخوان قرآن را بیان
واداکن حروف آنرا بیان کردنی و حرکت مده در آن مثل
حرکت شعر و پاره پاره و پراکنده مکن آنرا مثل پراکندگی ریگ

وگفته که نا صه [illegible] از امیر المؤمنین روایت نموده اند ان

الترتیل حفظ الوقوف و بیان الحروف و بعد

ازان گفته و همه نقل اجماع نموده اند لکن کلام شان مضطرب است در بیان

این وقوف و بیان این حروف و همچنین در توجیه امر بر تقدیر وجوب

و استحباب که روایت بین القرآن الخ احتمال این هر دو دارد

و خالی از اضطراب و تشویش نیست بعد ازان گفته که اگر امر بر ترتیل

بر وجوب محمول شود ممکن است که بیان حروف اخراج آن از

مخارج آنها بنحوی که با هم متمیز گردد و بعضی [illegible] از بعضی مراد باشد

و همچنین بحفظ وقوف مراعات چیزی که [illegible] معنی و فساد ترکیب باشد

و قرآن را که از راه غرابت اسلوب [illegible] ترکیب بنحو غریب

است از اسلوب آن خارج نماید و بعد ازان گفته چه خوش بیان نموده

جمال الکلام ملا محمد تقی در شرح من لا یحضره الفقیه که ترتیل

واجب ادای حروف است از مخارج آن و حفظ احکام

وقف است بنحوی که وقف نکند بر حرکت و وصل بسکون نمائید

که این هر دو جایز نیست باتفاق جمیع قراء اهل عربیت و مرتل

مستحب است قرائتی حروف است بصفاتهای محسنه و حفظ وقوفیکه

که قراء آنرا مستحسن دانسته اند تا اینجا بود کلام ملا محمد تقی بعد از آن

شیخ حسین علیه الرحمه گفته استحباب ادای حروف بصفات محسنه

و حفظ وقوف مستحسنه قراء چنانکه ملا محمد تقی گفته نزدیک من ثابت

نشده زیرا که این وقوف از مصطلحات قراء است و در زمان

امیر المومنین علیه السلام نبوده تا حمل کلام آنحضرت بر مصطلحات

ایشان ممکن باشد مگر اینکه گفته شود که غرض آنحضرت از حفظ وقوف

رعایت نمودن قاری باشد موافق فهم خود وقوف را هر جا که نیکو بود

بحسب معنی و اینمعنی منافی نیست بحدوث آن اصطلاحات بعد آنحضرت

لکن بر آن وارد میشود که قراء این وقوف مصطلحه را بحسب فهم خود

از تفسیر و معنی آیات وضع نموده اند و حال آنکه احادیث کثیره

وارد شده که معانی آیات را بجز اهل بیت علیهم السلام کسی نمیفهمد

انتهی ملخص کلامه مخفی نماند که مبتنی بودن وقوف مقرره نزد قراء

به فهم او شان معنی و تفسیر آیات را که در آخر کلام ذکر نموده پس
حال آن اگرچه همچنین باشد لکن آنچه گفته مبنای آن بر عدم حجیت
ظواهر قرآن و داخل بودن آن در متشابهات است و حال آنکه
چنین نیست زیرا که ظواهر در محکمات داخل است نه در متشابهات
و همچنین حال اخبار معصومین علیهم السلام است که دران هم ظاهر
و نص و محکم و متشابه است چنانکه در بعض اخبار تصریح آن وارد شده
آری حال این وقوف که از قوانین ادبیه و عربیه مستخرج شده مثل
حال ترکیبات و اسلوبات است که از زبان عرب مستخرج شده
و دران رجوع بسوی علم نحو و لغت مبادی [illegible] چنانکه این جایز است هنگام
وقت ضرورت و ثبوت مخالف [illegible] حدیث سید المرسلین و ائمه معصومین
رجوع بآن جایز نیست همچنین در وقوف رجوع نمودن بآنها جایز
خواهد بود و علمی که مختص بآنحضرات علیهم السلام است علم تمام
قرآن ظاهر و باطن آن است نه علم بعض آن چه علم منسوخات
قرآن بالاتفاق مختص آنحضرات نیست بلکه بدیگران هم حاصل

می باشد و ظاهر قرآن در حکم نص قرآن است چنانکه ظاهر اخبار در
حکم نص آن میباشد و این مقام گنجایش تفصیل این بحث ندارد پس چه
حال اخباریین است درین زمان که انکار علم تجوید میکنند و بسوی
قوانین نحو و صرف و لغت در فهم معانی آیه و حدیث رجوع مینمایند و درین
مقام جمود بر نص میکنند چرا انکار اصول فقه میکنند با وجود مس حاجت
شدید بسوی آن مثل دلالت نمودن صیغه امر برای وجوب یا ندب و
همچنین دلالت نمودن نهی بر تحریم یا تنزیه و دلالت مفاهیم مثل مفهوم
شرط و غایت و غیر آن مدار موقوف علیه فهم احکام از کلام ائمه
انام است و عجب است از محدث عاملی که انکار مفهوم شرط کرده با
وجودیکه قطع نظر از ادله اصولیه اعتبار نمودن آن منصوص است
و الغای او این مفهوم را موجب الغای احکام کثیره مستنبطه از
احادیث باین مفهوم شرط شده با آنکه جمود بر نص در امثال این دلالات
که بحسب عرف و لغت مفهوم میشود امریست واهی و چنانکه گذشته
نیست آمدیم بر سر آنکه چرا درین رساله تعیین مخارج و تعلیم تجوید

ع عموم البلوی بوقوع نیاید و تحقیق آن بدین منوال است که

تعیین مخارج برای تسهیل تعلیم است نه اینکه مدار تعلیم بدین باشد

چه خود ظاهر است که اعراب بادیه‌نشین بلکه اهل هر زبان

حروف و الفاظ خود را بتردید الفاظ و تکریر آن با اطفال خود

تعلیم مینمایند و حال آنکه مخارج را نمیدانند و مثال این علم تجوید [illegible]

مثل سایر علوم ادبیه است چه عرب اگرچه صرف و نحو را ندانند

لکن کلام خواهند نمود موافق آن و در محاورات خود مطابق

قوانین آن با یکدیگر سخن خواهند گفت خلفا عن سلف بلکه این

قوانین از محاورات شان منتخرج و ماخوذ شده و هرگاه دیگری

از ایشان تعلم نماید بسا است که بتکریر الفاظ و طول مجالست

با ایشان کلام و محاورات شان را بیاموزد تا آنکه ملکه و ذوقی

برای او حاصل میشود بی آنکه معرفتی بقوانین کلیه از راه حدس

ذهن و فراست عقل بهم رسانیده باشد و گاه است که بیاموزد

بقوانین و مهارت در آن لکن این قوانین برای غیر اهل لسان

نافعتر است از تکریر الفاظ و تردید آن پس همچنین حال است در تجوید

و هرگاه اینمعنی ظاهر و هویدا شد پس بدانکه اگر مراد از نفی تعلیم در

در رساله الف زمان نفی تعلیم بقوانین است پس مسلم است زیراکه

تعلیم بقوانین در آن زمان معهود نبوده و اگر مراد نفی تعلیم است

بالکلیه اگرچه بتکریر الفاظ و تردید آن باشد پس غیر مسلم است

هر که از عرب و عجم بشرف اسلام میرسید می آموخت نماز را و

اجزای [illegible] و ارکان آنرا زیرا که نماز در میان ایشان قبل اسلام

معروف و متعارف نبود پس معرفت آن بتردید و تکریر و حضور

در جماعات نماز پنجگانه حاصل میکردند تا آنکه در قلوب ایشان راسخ میشد

و همچنین می آموختند قرآن را بنحویکه نازل شده آیا نظر نمیکنی بصحیحه

زراره از ابی جعفر علیه السلام که فرمود قام رسول الله صلعم

الی الصلوة وکان الحسین ع ابطأ عن الکلام

حتی تخوفوا ان لا یتکلم وان یکون به خرس

فخرج به حاملا له علی عاتقه وصف الناس

خلفه فاقامه علی یمینه فافتتح رسول الله ص الصلوٰة فکبّر الحسین ع فلما سمع رسول الله ص تکبیره اعاد فکبر رسول الله ص وکبر الحسین ع حتّی کبر رسول الله ص سبع تکبیرات وکبر الحسین ع فجرت السُّنّة بذلك یعنی روزی

رسولخدا ص برای نماز برآمد وحضرت امام حسین ع را درگویائی تاخیر روداده بود تا آنکه مردم خایف شدند که مبادا متکلم نشود در زبان آنحضرت خدا آنخواسته گنگ باشد پس آنحضرت بیرون آمد درحالیکه بر دوش مبارکش حضرت امام حسین ع را برداشته بود وصف مردم پشت سر آنحضرت استاده شدند پس بر دست راست خود او را استاده کرد وخود برای نماز تکبیر فرمود پس حضرت امام حسین ع هم تکبیر گفت وهرگاه که آنحضرت تکبیر امام حسین را شنید بار دوم تکبیر کرد باز حضرت امام حسین ع تکبیر گفت تا آنکه هفت مرتبه رسولخدا ص تکبیر را بر زبان آورده وهربار حضرت

امام حسین ع با آنجناب موافقت میکرد پس نوبت بهفت تکبیر
جاری شد و قریب بمضمون اینحدیث است آنچه در روایت
حفص بن بختری از ابی عبد الله علیه السلام منقول است که
فرمود آنحضرت ع ان رسول الله ص کان فی الصلوٰة
والی جانبه الحسین بن علیّ فکبّر رسول
الله ص فلم یحر الحسین ع التکبیر فلم یزل رسول
الله ص یعالج الحسین التکبیر فلم یحر حتّی
اکمل سبع تکبیرات فاحار الحسین التکبیر
فی السّابعة فقال ابو عبد الله ع فصارت سنّة
یعنی روزی رسولخدا ص نماز میخواندند و در پهلوی آنحضرت ص حضرت
امام حسین ع استاده بودند پس تکبیر فرمودند رسولخدا ص پس حضرت
امام حسین ع تکبیر گفتند که در آن حروف واضح و نیکو ادا نشد
پس حضرت رسولخدا ص در تکبیر تکرار میفرمودند و حضرت
امام حسین ع در تکبیر گفتن بحروف واضح سعی و اهتمام میکردند

تا آنکه حضرت رسولخدا صلعم هفت تکبیر کامل فرمودند پس حضرت امام

حسین ع در مرتبهٔ هفتمین تکبیر را نیکو ادا فرمود و بعد از آن حضرت

ابی عبد الله ع فرمود از آن روز سنت شد تکبیرات هفتگانه

و محدث کاشانی در شرح این حدیث گفته محاورت و تحاور بمعنی

تجاوب است در زبان عرب گفته میشود کلمته فما احار

جوابا کلام کردم او را پس جواب باز نداد و شاید مراد در این حدیث

آن باشد که حضرت امام حسین ع اگرچه در هر مرتبه تکبیر گفتند لکن

بحروف واضحه و نیکو ادا نکردند مگر در مرتبهٔ اخیره و باین معنی جمع

میشود در میان این حدیث و حدیث سابق انتهی ترجمه کلامه و این

تعلیم رسولخدا صلعم بحضرت امام حسین ع تکبیر را مکرر و بعد تکبیر که درین

دو حدیث مذکور شد دلیل واضح است بر اینکه تادیه حروف مهم

و لازم است تا اینکه رسولخدا صلعم در حالت نماز بحضرت امام حسین

تعلیم میفرمودند و اهتمام میکردند که حضرت امام حسین ع حروف را

بوضوح تمام ادا بکنند و بهر کیف معذور نمیشود مگر کسیکه تعلم

براو دشوار باشد و قدرت بآن نداشته باشد بتمام یعنی سخن تاتا

یا میم ناک گویند و کسیکه سخن او بحکم اعلی درخور دیا ککلاح

که سخن وی بفهم نیاید و فاء فاء سخن فاناک گویند و اکثار کننده

فاراد الثغ آنکه در زبانش لثغه و تنکیکی باشد و لثغه بالضم گفته

تنگ شکل زبان یعنی حرف سین را تا گفتن یا را اغین یا لام یا یا

یا حرفی را بجای حرف دیگر یا نیکو بر داشته ناشدن زبان جهت

گرانی و ازینجا گفته اند که بوده واصل بن عطا غزال رئیس معتزله

الثغ بر ابین نا و گفتند بگو ارکب فرسک وارم رمحک

یعنی سوار شو بر فرس یعنی اسپ خود و بزن نیزه خود ابن گفت

اعلی جوادک بالق قناتک برای عیب پوشی خود همان

مطلب را باین عبارت که حرف را انداشت ادا ساخت و صاحب بن عباد

گفته که او نیز الثغ جرا بود که بخواند حکمی را که از نزد سلطان آمده

و آن این بود امر الامیران یحفر البیر فی الطریق

لیشرب عنه الصادر والوارد حرر فی التاریخ

الرابع عشر من شهر رمضان یعنی امر کرد امیر که حفظ
نموده شود و تغییر نکنند شود چنانچه در سیاقی که شرح داده شد ازان
وارد و صادر بتحریر آمد در تاریخ رابع عشر یعنی چهاردهم رمضان
پس ینبغی لحاکم الحاکم ان یفعل قلیب فی السبیل
لینتفع به الجائی والذاهب کتب فی النصف
من ایام الصیام و شک نیست که شغل ایشان در تلاوت
قرآن معذور اند و ازینجاست که فرمود آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم سین بلال خیر من شین غیره یعنی سین
بلال بهتر است از شین غیر او زیرا که او براداء شین قدرت
نداشت و چون باخلاص تمام قرائت میکرد پس سین او قائم
مقام شین بود بلکه بهتر از شین کسیکه آنرا باحسن وجه ادا کند
و عمل او خالی از شوائب نباشد و توهم نشود که مخارج حروف
که تحقیق ضبط نموده اند اکثر ایشان از اهل سنت بودند پس تعیین
این مخارج از محل اعتبار ساقط باشند زیرا که این بعضی

ایا نمی‌بینی که اکثر قوانین نحو و صرف و معانی و لغت و نکات
بدیع و معانی را اهل‌سنت ضبط نموده اند لکن این موجب
اعراض نشده که وقت حاجت در فهم آیات و احادیث بآن
رجوع میشود زیرا که این حفظ زبان و ضبط معانی است و مذهب را
دران دخلی نمیباشد مگر شاذ و نادر چنانکه در تابید لن که بعض
نحات از راه تعصب و عناد برای صیانت عقیده فاسده رویت
حضرت رب العزت در معاد که مذهب و مزعوم باطل ایشان
هست انکار آن نموده اند و عمده آنچه که تعرض آن درینمقام لایق
است اینست که اکثر علما تصریح بلزوم معرفت مخارج کرده اند
و تحقیق خلاف آنست جناب اخوی معظم سلطان العلما
ادام الله افاداته فرموده اند که حق لایق اتباع و صدق مقبول
طباع درینمقام اینست که تادیه حقیقت و ماهیتهای حروف
در قراءت واجبه مجزی و کافیست اگرچه خارج شود تفاوتی
از مخارجی که قراء در کتب خود بیان آنها نموده اند بلکه اگر فرض

شود خروج حرفی از مخرجی غیر مخارج مقرره با وجود بقای هیئت
آن که مختلف نمیشود باختلاف اکوان و ازمان و ظروف
و اماکن و احیان هر آئینه تادیه او باین نوع کافی خواهد بود
و دلیل برین مدعی اینکه عقل صافی از شائبه وهم حکم قطعی
میکند که اصل مطلوب و غایت مقصود از ضبط مخارج و از امر
بتحصیل تجوید ادای حقیقتهای حروف است بنهجیکه از هم متمیز
گردد و یکی در دیگری داخل و بادی مشتبه نشود پس هرگاه
حقیقت حروف محفوظ و باقی بوده باشد و باختلاف ظروف
و مخارج مختلف نشود بجهت آنکه این اختلاف را در تغیر ذات
و ذاتیات دخلی نیست البته ادای حروف باین نهج در نماز جزما
مجزی خواهد بود و چگونه چنین نباشد و حال آنکه استدلال
نموده اند بر وجوب تجوید با وجود امکان باین نوع که اخلال
بحقیقت حروف که اخلال بماهیت قرات است جایز نیست
و اجتناب ازین امر ناجایز بتجوید حاصل میشود پس تجوید واجب باشد

واین دلالت میکند بر اینکه هرگاه با وصف اخراج حرفی از
غیر مخرج معین آن حقیقتش متغیر نشود تجویز کند انچه که اخراج
آن از مخرج معین باشد لازم نیست و درین صورت بقای حقیقت
مفروض است پس ادای حروف از مخرج معین با بقای حقیقت
آنها مجزی و کافی خواهد بود و تجوید متعارف قرا غیر لازم اگر
کسی گوید که در تغیر مخرجی از مخارج مقرره بعینه اخلال بحقیقت
حرف و ماهیت قرات است میگوئیم قولین را پسند و قبول میکنید
با انکه باختلاف ظروف و امکنه‌ات و ذوات مختلف میشود
و اگر مخارج از مقومات ماهیات حروف میبود البته لازم می آمد
که قرانیکه قرا میخوانند غیر قرآنی باشد که در لوح محفوظ است
و همچنین غیر قرانیکه جبرئیل میخواند زیرا که اینجا زبان و حنک
و اسنان و اضراس و حلق نیست که مخرجی متحقق بوده باشد
و نیز از اینجا لازم می آید که ایجاد کلام و تعبیر معنی [illegible] با
و نیز ما مامور شده‌ایم بقرات قرانیکه جبرئیل آورده پس اگر

ذات و ذاتیات با اختلاف ظروف و مخارج متغیر میگشت
چنانکه شما با آن معترف شدید لازم می آید که این قرآن غیر
آن قرآن باشد که جبرئیل آورده و ما مامور بقرائت آن نیستیم
و کاش معلوم میشد که آیا جبرئیل هم مجود بود یا عاجز بود از
اخراج حروف از مخارج آن و شاید که جبرئیل بزعم ایشان
مثل جزری و شاطبی در تادیه حروف نبود و علاوه برآن
معلوم است که متکلم بودن حق تعالی نیست مگر بمعنی ایجاد
کلام در شیئی از اجسام چنانکه در شجر زیتون و لوح محفوظ ایجاد
کلام فرموده و مخفی نیست که کلام مرکب است از حروف و
بقول شما مخارج از مقومات آنست و چون در لوح و شجر
مخارج مفقود است پس انچه موجود است دران کلام نخواهد بود
پس باریتعالی با وصف آنکه کلامی را که ذاتیات او مخارج
بوده باشد در لوح و شجر ایجاد نکرده چگونه متکلم خواهد بود و
عجب عجایب درین مقام اینست که تغیر صفات مثل جهر و همس

و شدت و غیر آن را موجب تغیر ذوات حروف نمیدانند و الا باید
وجوب تادیه و ذوات آنها این صفات مستحب نبود و پس چگونه تغیر
مخارج را اگرچه اندک بوده باشد موجب اختلاف ذوات حروف می
پندارند و استغراب و استبعاد این معنی بر صاحبان علم و انصاف
مخفی نیست و نیز میگوییم انچه گفتیم اصالت عدم و اصالت برائت
است و چون دلیل شرعی از کتاب و سنت و اجماع بر زعم عوام
شان قایم نشده و نه دلیل عقلی بر آن دلالت دارد پس دعوی
شان بلا اقامت دلیل مقبول نیست و عدم دلیل با ضمیمه اصالت
عدم خصوصا هرگاه دلایل کثیره بر خلاف زعم شان قایم
شده باشد چنانکه سابقا شطری ازان مذکور شد تائید مدعای
ما میکند و نیز بر زعم عوام شان قبایح کثیره لازم می آید اول انکه
بر این تقدیر لازم می آید که خلیل و جزری و غیر شان ادای
حقایق حروف نکرده باشند و این لازم باطل است پس
ملزوم هم مثل آن باطل خواهد بود و دلیل ملازمت اینست که

که قراء در مخارج حروف اختلاف نموده اند و در اینصورت
ظاهر آنست که در اخراج حروف از مخارج غیر متفق بوده اند بلکه
یکی حرفی را از مخرجی و دیگری همان حرف را از مخرج دیگر که
بر خلاف اول معتقد او بوده ادا میکرد پس لامحاله نزد یکی بسبب
عدم اخراج آن حرف از مخرجی که ذاتی آن در نفس الامر بزعم
شما بوده باطل و حروف ادا از حلیه صحت عاطل باشد و این
لازم باطل است بالبدیهه و گمان ندارم کسی از صاحبان
ذهن سلیم در آن ریبی داشته باشد زیرا که دعوای اینمعنی
که مثل خلیل و سیبویه که از افصح عرب بوده اند ادای حقایق
حروف نکرده باشند و این مدعیان حقایق آنها را ادا میکنند
حرفیست که زن بچه مرده را به زعفران زاری برد و اینمعنی
اگرچه اظهر من الشمس و ابین من الامس است و محتاج به ذکر
مویدات نمی باشد لکن از آنجا که اکثر مردم فی حقیقت اقوال
بدون معرفت حال نپذیرند و بی دلیل قلاده تقلید در گر

می آویزند پس کلام شارح شافیه اینجا مذکور میشود که در شرح قول
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم **انا افصح من تکلم**
بالضاد گفته که مراد آنست که من فصیحترین عرب هستم و از ابن
حاجب نقل نموده که او در شرح هادی گفته است که هر که حرف ضاد را
بنظر صعوبت و دشواری ادای آن قصد نموده خطا کرده چه همه عرب
در اتیان و تادیه جمله حروف مساوی هستند انتهت الترجمة و دلالت
این کلام بر مطلوب ما و بطلان فهم باطل شان بر لبیب
واضح و لایح است دوم مثل آنچه سابقا گذشت که هر گاه اهل هند را
در بیان مخارج مخصوصه شان ملاحظه کنیم معین میشود که آنها در
تعیین مخارج این حروف اختلاف دارند با وجود دیگر در تادیه
آنها بایات مساوی اند و بنا بر قول شما لازم می آید که در صورت
اتحاد اتیان حروف مساوی نباشند سوم آنکه اصحاب اطیاب
رضوان الله علیهم این مخارج را از معصومین علیهم السلام دریافت
نکرده اند و هر روایتی که آنحضرات علیهم السلام در آن امر علیهم

تعذر ترجیح مخارج اختلاف فیه نموده باشند بما رسیده و اما احتمال
انکه از انحضرت امر باین متحقق شده و بر ما مخفی مانده باشد پس
عقل سلیم از آن ابا میکند و بعید میداند چنانکه سابقا بتواترات بسوی
آن اشاره رفت و کاش روایتی بما رسیده که این اختلاف از ما بین
زایل و منتفی و آتش جدال فرو و منطفی میشد و بندگان کنیزان
و عجایز و اطفال و نسوان از آن مطلع میگشتند و با وصف
انکه خبری در این باب از معصومین ع بما نرسیده و دعوی انکه بعضی
از اوستادان موجب تحیر و کمال تعجب است چهارم انکه بر تقدیر تسلیم
بعض مخارج بر بعض دیگر واجب و لازم است با وجود انکه تعیین بعضی
متعذر است زیرا که هرگاه عرب با انکه زبان اوستان است با هم
اختلاف نمودند چگونه ما را جزم بترجیح یکی بر دیگری با وجود تعدد راه ان
ممکن باشد چنانکه مخفی نیست پس تحیر عظیم لازم می آید اگر گوئی
در بیست باشی قرائت انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که مشتمل است
حروف از مخارج مقرره خاصه بود بر خلاف مدعای شما دلالت دارد

و تخمین قول آنحضرت صلعم صلّوا کما رأیتمونی اصلّی
و تصریح فقهای ما نوّر الله مضاجعهم در اکثر کتب بوجوب اخراج
حروف از مخارج آنها موید دعوی ایشان است پس چگونه
درست و صحیح خواهد شد بنا بر قول شما خواهیم گفت بی شبهه آنچه گفتی
در بادی نظر بسبب اشتباه آنهاست لکن اینهمه مراحل دور از
تحقیق است و ما بعونه تعالی تحقیق حق و اظهار صدق در این مقام
بر تو میکنیم پس میگوییم جواب از اول اینست که تاسی قرائت
آنحضرت صلعم در ادای حروف فقط متحقق میشود و خصوصیت مخارج
را در آن دخلی نیست چنانکه عقل سلیم بآن حکم میکند علاوه برین
علم مخارج چنانکه باخراج حروف از آنها جزم بتاسی حاصل شود باوجود
وقوع اختلاف کثیر در میان ایشان متعذر است و جواب دوم اینست
آنچه علما تصریح آن نموده اند و عقل نیز مطابق آن حکم میکند که
علت غائی و مقصود اصلی از اخراج حروف از مخارج ادا نمودن
آنهاست بنحویکه یکی بدیگری مشتبه نشود و حقیقت آن حاصل شود

علامه حلی علیه الرحمه در منتهی فرموده واجب است که بجا آورده
را از مخارج آنها تا حرفی را بحرف دیگر بدل نکند پس اگر اخراج
نماید ضاد غیر المغضوب و لا الضالین را از مخرج
ظا البته اخلال معنی خواهد نمود و نماز بسبب آن باطل خواهد بود اگر
عمداً کرده باشد و اگر جاهل بوده تعلم بر او واجب خواهد بود انتهی
ترجمهٔ کلامه و این صریح است که وجه عدم جواز اخراج حرف
از مخرج حرف دیگر تبدیل حرف اول بحرف ثانی است
نه اینکه اگر فرض شود که تا در حقیقت حرف از مخرج حرف دیگر
میتواند شد [illegible] جایز نباشد چنانکه توهم نموده اند و
کسیکه در فهم کلام علما مهارتی داشته باشد حقیقت آنچه گفتیم
بر او مخفی نخواهد بود و در قول علامه علیه الرحمه که اگر اخراج کند
ضاد را از مخرج ظا هر آئینه اخلال معنی خواهد نمود تصریح باین معنی
است که مراد از اخراج ضاد از مخرج ظا ادا نمودن آن است
بنحویکه در تلفظ گویا ظا ظاهر گردد و اگر این مراد نباشد

برای اخلال معنی چنانکه گفته معنی نخواهد بود و درین اشاره لطیفی است
که علمای مارحمهم الله از ایشان که اکثر کتب تجوید در وجوب اخراج حروف از
مخارج آنها نموده اند بآن قصد نکرده اند مگر چیزی را که آیة الله فی العالمین
جمال الحق والملة والدین درین کلام تصریح آن نموده اعنی تبدیل
و تغییر در نطق و تلفظ و این کلام علامه یعنی اگر اخراج کند ضاد را مثلا از
مخرج ظا ظاهر است که تغییر در نطق و مودی باخلال معنی خواهد بود و مبتنی است
بر اغلب و اکثر پس اگر فرض کنیم که کسی از مردم ضاد را از مخرج ظا بگوید
بنوعیکه ماهیت آن باقی ماند عیبی لازم نخواهد آمد و برای عاقل اینقدر
کافیست و من لا یکفیه الیسیر لا یکفیه الکثیر و از اینجا ظاهر میشود جواب
از استدلال ثانی و ثالث و ممکن است که در دفع استدلال ثانی جواب
لطیفی دیگر گفته آید و آن اینست که شما استدلال نموده اید بتقسیمی که
در قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم صلوا کما رأیتمونی
اصلی بآن امر شده است بر وجوب ادای حروف از مخارج بآنکه
سابقا گذشت قول امام علیه السلام لقرائته القرآن

و [illegible] همان آنست که بیان نمودیم

و [illegible] پیدا شد که نه دلیل عقلی

بر آن قائم [illegible] دلیل نقلی و هرگاه بانفصاح مرام باین مقام

رسیدیم بعض حق [illegible] انفصاح واضح ولایح گشت و بسبب

طلوع صبح صادق این تحقیق حاجت بمصباح بیان زاید نماند

تمت بالخیر